

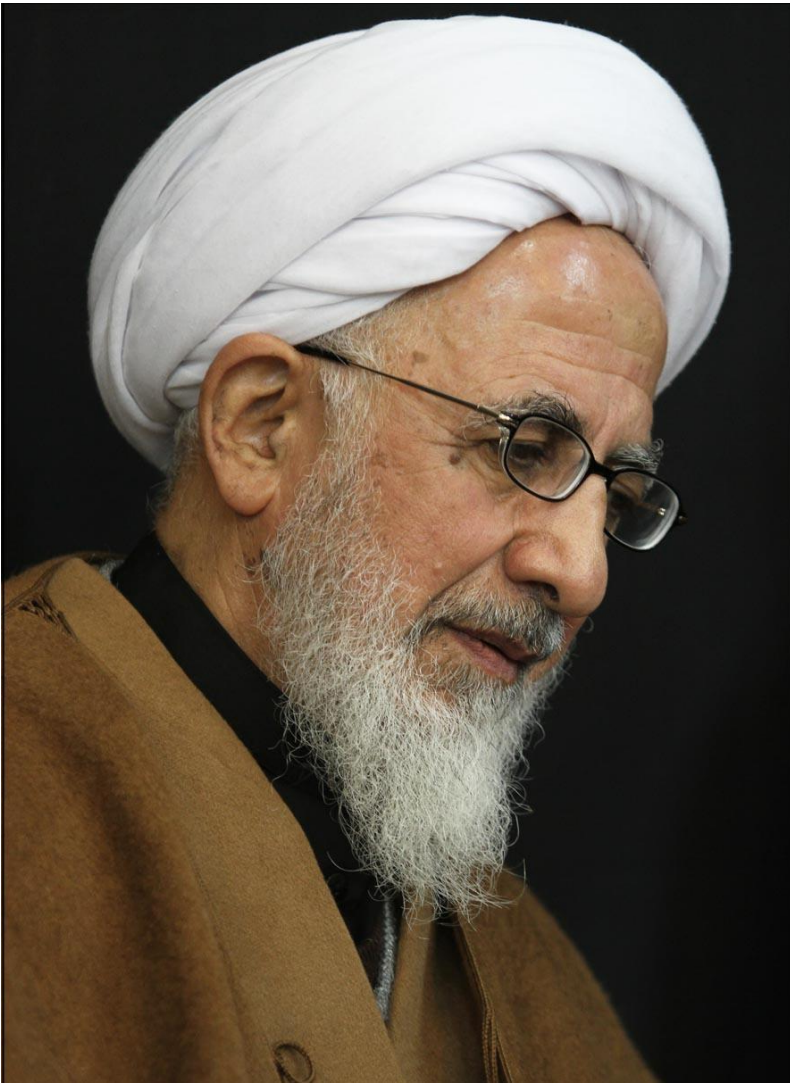


عرفان  
بخش اول

# هما، مسکی جلال و جمال الهی

حضرت آیت ا... جوادی آملی

قال أمير المؤمنين علي (عليه السلام): «عقول النساء في جمالهنّ و جمال الرجال في عقولهم».[۱] هر موجودی مظهر نامی از نام‌های الهی است، زیرا خلقت که از اوصاف فعلی خداست، نه از اوصاف ذاتی وی، عبارت است از تجلی خالق در چهره مخلوق‌های گوناگون؛ چنان‌که حضرت امیرمؤمنین(علیه‌السلام) فرموده است: «الحمد لله المتجلی لخلقه بخلقه...».[۲]. عنوان تجلی از لطیف‌ترین تعبیرهای عرفانی است که قرآن و عترت از آن یاد کرده‌اند و سالکان دوراندیش و درون‌بین را به خود جذب نموده است، چون سالک محبّ بیش از باحث متفکر، از نشانه مقصود آگاه بوده و از آن لذت می‌برد و هرگز به شنیدن بانگ جرس کاروان کوی حق بسنده نمی‌کند، بلکه می‌کوشد تا «از علم به عین آرد و از گوش به آغوش».



## مراتب تجلی حق

تجلی حق چون مقول به تشکیک است، مراتب گوناگونی دارد که برخی از آنها مایه فرو ریختن کوه استوار که خود نگهدار و راسی زمین است می‌باشد؛ ﴿... فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعْقًا...﴾[۳] چون پروردگار موسی بر کوه جلوه نمود، آن را ریزریز ساخت و موسی بی‌هوش بر زمین افتاد، و بعضی از آنها پایه برپایی پاشکستگان بوده و آنها را از حضيض ذلت به ذروه عزت می‌رساند؛ چنان‌که رفع مستضعفان و وضع مستکبران[۴]، هر دو بر این اساس است. تشکیکی که در درجات تجلی مشهود است، به مراتب ظهور برمی‌گردد که عرفان با آن تأمین می‌شود، نه مراتب وجود که حکمت متعالیه بر آن اساس تنظیم می‌گردد، زیرا جهان آفرینش با همه شئون گوناگون خویش، کمتر از آن است که در اصل هستی سهیم بوده و در آن همتای خدای بی‌همتای خود باشد؛ پس شدت و ضعف آن در ظهور و نمود است، نه در وجود و بود.

جلی حق گاهی مایه موت است و زمانی پایه حیات؛ چنان‌که فرشته مرگ، مانند ملک زندگی، هر دو تجلی خدایند که یکی هنگام جان دادن به زنده‌ها ظهور می‌کند و دیگری هنگام جان یافتن از آنها؛ لذا حضرت امام سجاد (علیه‌السلام) جریان قبض روح انسان توسط حضرت عزرائیل (علیه‌السلام) را به عنوان تجلی فرشته مرگ از پرده‌های غیب یاد کرده و چنین می‌فرماید: «... و تجلی ملک الموت لِقَبْضِهَا مِنْ حُجْبِ الْغُيُوبِ...» [۵]؛ از این رهگذر، اماتة حق تجلی او است؛ چنان‌که احیای وی تجلی او است. مناسب‌ترین تعبیر از جهان امکان، همان عبارت آیت، به معنای علامت و نشانه است که فرهنگ غنی و قوی قرآن با آن همراه است و چون هر موجود امکانی به تمام ذات و صفت و فعل خود نشانه خدای بی‌نشان است، پس از خود چیزی ندارد، زیرا در آن حال حا جب می‌بود نه آیت؛ برای آنکه هیچ مستقلی غیر خود را نشان نمی‌دهد؛ چه اینکه پندار استقلال نیز پرده شهود است و نمی‌گذارد خدای متجلی را مشاهده نمود؛ با اینکه به هر سمت و سوی که بنگرید، چهره فیض خدا آشکار است؛ ﴿... فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ...﴾[۶] به هر سو رو کنید، آنجا روی خداست، ولی انسان مُخْتَال و مُتَوَهَّم که در پرده پندار خودبینی یا دیگربینی به سر می‌برد، از دیدار حق محروم است.



چون خداوند بسیط الحقیقه است و هیچ‌گونه کثرت و تعدد در او راه ندارد؛ لذا اوصاف ذاتی وی عین ذات او بوده، چنان‌که عین هم‌اند؛ بنابراین، اسمای حسناى او همگی آیت همان ذات یگانه و یکتا است؛ یعنی هر اسمی همه کمال‌های ذاتی و وصفی و فعلی را به‌همراه دارد و تفاوت نام‌های الهی، گذشته از محیط و محاط بودن و صرف‌نظر از تقسیم‌های دیگر، فقط در ظهور و خفای کمال‌هاست؛ یعنی هر اسمی واجد تمام کمال‌های الهی بوده و مظهر همه آنها است، لیکن در ظهور و خفای آن کمال‌ها بین اسما اختلاف است؛ بنابراین مظهر هر نامی کمال‌های اسمی دیگر را داراست؛ گرچه فعلاً کمال‌های مزبور در او ظهور ندارد.

### هماهنگی مهر و قهر یا جمال و جلال

جلال و جمال که از اسمای الهی‌اند، مظاهر گوناگون دارند، ولی چون جلال حق در جمال وی نهفته است و جمال وی در جلال او مستور است، چیزی که مظهر جلال الهی است، خود واجد جمال حق بوده و چیزی که مظهر جمال خداست، خویش دارای جلال الهی خواهد بود؛ نمونه بارز استتار جمال در کسوت جلال را می‌توان از آیات قصاص و دفاع استنباط نمود؛ یعنی حکم قصاص، اعدام، اِماتة، خونریزی، قهر، انتقام، غضب، سلطه، استیلا، پیرگی و مانند آن که از مظاهر جلال و جنود ویژه آن به‌شمار می‌روند، احیا، صیانت دم، مهر، تشفی، خشنودی و نظایر آن را که از مظاهر جمال و سپاهیان خاص آن شمرده می‌شوند، به همراه دارد؛ چنان‌که خداوند صاحب جلال و جمال چنین می‌فرماید: ﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ...﴾ [۷]؛ یعنی این اعدام ظاهری احیا را در درون خود داشته و مانع از بین بردن ظالمانه دیگران است، و این مرگ فردی، حیات جمعی جامعه را تأمین می‌نماید و این قهر زودگذر، مهر مستمر را به دنبال دارد و...؛ چنان‌که درباره دفاع مقدس و پیکار در برابر تهاجم بیگانگان نیز می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ...﴾ [۸] ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و پیامبر شما را به چیزی فرا خواندند که به شما حیات می‌بخشد، آنان را اجابت کنید.

این آیه در سیاق آیات قتال و دفاع نازل شده است و برای دفع توهم کسانی که مرگ در راه خدا را نابودی دانسته و جهاد و دفاع را زوال می‌پنداشتند، سند گویایی است و عصاره مضمون آن این است که جنگ در برابر زور و قیام در قبال قهر و اقدام در صحنه نبرد با باطل، گرچه مظهر جلال الهی است، لیکن صلح با حق و تسلیم در برابر قسط و عدل، و تأمین حیات خود و دیگران را که همگی از مظاهر جمال خدا به شمار می‌آیند، به همراه دارد؛ البته تمام دستورهای آسمانی حیات‌بخش بوده و حیات‌بخشی، اختصاصی به جهاد و دفاع ندارد، لیکن آیه مزبور در جریان جنگ با باطل و ایثار و نثار در راه حق نازل شده است

که هنگام بسیج نیرو به صحنه پیکار می‌فرماید: پذیرش دعوت منادیان دفاع، زندگی شما را تثبیت می‌نماید؛ چنان‌که بعد از قیام و اقدام و جهاد و اجتهاد و حضور در صحنه ستم ستیزی و نیل به مقام شامخ شهادت می‌فرماید: ﴿وَلاتحسبن الذين قتلوا في سبيل الله أمواتاً بل أحياء عند ربهم يرزقون﴾ [۹] هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده مپندار، بلکه زنده‌اند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

پس دفاع که مظهر جلال خداست، عامل تضمین کننده حیات فردی و جمعی و ضامن زندگی سالم دنیا و آخرت خواهد بود، و این همان استتار جمال در جامه جلال و اشتغال کسوت جلال بر هسته مرکزی جمال است.

توجه به این نکته لازم است که هماهنگی قهر و مهر، و همبستگی جلال و جمال، اختصاصی به مسائل یاد شده، از قبیل قصاص و دفاع ندارد، بلکه در سراسر شریعت نهفته و در سراسر شئون آن مشهود است؛ به طوری که هر ارادتی در کراهت نهفته است و هر اشتیاقی در انزجار مستتر است؛ لذا گاهی می‌فرماید: ﴿کتب علیکم القتال و هو کره لکم و عسی أن تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم...﴾ [۱۰] یعنی قتال که ظاهراً شرّ شمرده می‌شود و مایه کراهت است، خیر را در درون خود دارد و پایه ارادت شما خواهد بود و در مسائل خانوادگی نیز تحمل برخی از مصائب اخلاقی، ظاهراً شرّ به شمار می‌آید، لیکن خیر بی‌شمار را که همان تحکیم خانواده و حراست از کیان آن است، در درون خود خواهد داشت؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿... فَعَسَى أن تکرهوا شیئاً و يجعل الله فيه خیراً کثیراً﴾ [۱۱]

**هماهنگی قهر و مهر، و همبستگی جلال و جمال، اختصاصی به مسائل یاد شده، از قبیل قصاص و دفاع ندارد، بلکه در سراسر شریعت نهفته و در سراسر شئون آن مشهود است؛ به طوری که هر ارادتی در کراهت نهفته است و هر اشتیاقی در انزجار مستتر است**



## به هم آمیختگی جلال و جمال در تکلیف الهی

خلاصه آنکه تکلیف الهی گرچه با کلفت و رنج همراه است و خود نشانه جلال خداوند است، لیکن درون آن جز تشریف که آیت جمال خداست، نخواهد بود؛ لذا هر مکلفی مشرف خواهد شد و این کلفت و رنج زودگذر امتثال دستوره‌های الهی، شرف پایدار را به ارمغان خواهد آورد.

از این رهگذر، قرآن کریم بعد از دستور وضو و غسل و تیمم می‌فرماید: خداوند می‌خواهد شما را تطهیر کند؛ یعنی این تکلیف ظاهری، تطهیر معنوی که جمال دل را تضمین می‌نماید، به همراه دارد: ﴿... ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و لکن یرید لیطهرکم و لیتم نعمته علیکم لعلکم تشکرون﴾ [۱۲] خدا نمی‌خواهد بر شما تنگ بگیرد، لیکن می‌خواهد شما را پاک و نعمتش را بر شما تمام گرداند؛ باشد که سپاس او بدارید.

چنان‌که زکات مال، ظاهراً مایه نفاذ و نقصان آن است، لیکن درون آن نمو و رشد تعبیه شده است: ﴿یمحق الله الربا و یربی الصدقات...﴾ [۱۳] خدا از برکت ربا می‌کاهد و بر صدقات می‌افزاید؛ ﴿...و ما اتیم من زکوة تریدون وجه الله فأولئک هم المضعفون﴾ [۱۴] آنچه از زکات می‌دهید و خشنودی خدا را بدان خواستارید، پس آنان فزونی یافتگان‌اند.

شاهد استتار جمال در کسوت جلال، همان است که بهشت در درون رنج‌ها و دشواری‌های سیر و سلوک و صبر و استواری جهاد اصغر و اوسط و اکبر جا گرفته است: «حَقَّتْ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ»؛ همان‌طور که جلال در درون برخی از جمال‌ها واقع شده است: «حَقَّتْ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ»، زیرا شهوت‌ها و لذت‌ها و نشاط‌ها و نظایر آن مظاهر جمال‌اند و اگر تعدیل نشوند و از مرز حلال بگذرند و جنبه حیوانی محض بگیرند، در درون خود، قهر خدا را به‌همراه دارند.

مهم‌ترین نمونه اختفای جمال در چهره جلال، و بهترین شاهد نهان‌بودن جمال در جامه جلال، و استتار مهر در کسوت قهر، تبیین وضع دوزخ یا عذاب‌های دردناک دیگر است؛ چنان‌که در سوره الرحمن که برای یادآوری نعمت‌های ویژه الهی نازل شده و مکرراً از همه مکلفان اعتراف طلب می‌نماید و راه هر گونه تکذیبی را برای آنها مسدود می‌کند، دوزخ و شعله‌های گدازنده آن، به عنوان نعمت‌های خاص الهی اعلام شده و از همگان اقرار گرفته می‌شود که تکذیب آنها روا نیست و نمی‌توان اصل وجود آنها و همچنین نعمت بودن آنها را دروغ دانست؛ ﴿هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي یُکَذِّبُ بِهَا الْمَجْرَمُونَ (یطوفون بینها و بین حمیم آن) فَبأی آلاء رَبِّکَمَا تَکْذِبَان﴾ [۱۵] این است همان جهنمی که تبه‌کاران آن را دروغ می‌خوانند؛ میان آتش و میان آب جوشان سرگردان باشند.

همان‌طور که عذاب دوزخ هماهنگی جلال و جمال را به همراه دارد، عذاب استیصال و تدمیر دنیا نیز پیام هماهنگی قهر و مهر و هم‌وردی نعمت و نعت را به همراه دارد؛

چنان‌که می‌فرماید: ﴿و الله هو ربّ الشعری \* و الله اهلک عاداً الاولی \* و ثمود فما أبقی \* و قوم نوح من قبل انهم کانوا هم اظلم و أطفی \* و الموءتفکة أهوی \* فغشیها ما غشی \* فبأی الاء ربک تتماری﴾ [۱۶]

و هم او است پروردگار ستاره شعری، و هم او است که عاد قدیم را و ثمود را هلاک کرد و چیزی باقی نگذاشت و پیش‌تر از آنها قوم نوح را، زیرا آنان ستمگرت‌تر و سرکش‌تر بودند، و شهرهای موءتفکه را فرو افکند، پس پوشاند بر آن شهرها آنچه پوشاند؛ پس به کدام یک از نعمت‌های پروردگارت تردید روا می‌داری؟ در این آیات، سرنگونی طاغیان و براندازی نظام طغوی و تعدی را از آلا و نعمت‌های الهی شمرده و هیچ‌گونه مریه و شک در آن را روا نمی‌داند؛ گرچه انکار نعمت‌های خدا و کفران آنها کیفری چون کیفر اقوام یاد شده دارد، لیکن ظاهر آیه‌های مزبور آن است که براندازی نظام ظلم بر اساس مهر الهی به محرومان است؛ یعنی آن مهر و جمال در جامه قهر و جلال ظهور کرد، و رفع محرومان با وضع مستکبران در آمیخت، تا کوثر صبر و شکیبایی بر تکاثر بَطَر و اُشَر پیروز آید.

این امتزاج قهر و مهر، در هر موجودی، برابر با سعه وجود آن موجود ظهور دارد؛ یعنی در موجودهای مجرد تام قوی‌تر از موجودهای مُستکفی است و در موجود مُستکفی نیرومندتر از موجودهای ناقص است و در ذات اقدس خداوند که فوق تمام است، به کمال محض می‌رسد.

نشأه کثرت و منطقه ماده، چون ظهور جمعی آن کم است، هماهنگی و اتحاد این دو وصف جمال و جلال محسوس نیست، بلکه چنان می‌نماید که برخی فقط مظهر قهر بی‌مهرند و بعضی مدار مهر بی‌قهرند، لیکن برهان و عرفان، حاکمان بر حسّند و نقص احساس را با تحلیل مفهومی یا تجلیل شهودی ترمیم می‌نمایند، زیرا ممکن نیست چیزی آیت حق تعالی باشد، ولی همه اوصاف او را ارائه ندهد؛ البته در نحوه آیت بودن و کیفیت ارائه، بین آنها تمایز برقرار است.

انسان کامل از آن جهت که جامع همه کمال‌های امکانی است، چون مظهر تمام اسما است، این هماهنگی را بهتر از دیگر موجودها ارائه می‌دهد؛ لذا رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) در جریان جنگ أحد با تحمل همه رنج‌ها، پیشنهاد نفرین به آنها را رد کرد و فرمود: «لَمْ أُبْعَثْ لَعَاناً بَلْ بُعِثْتُ دَاعِياً وَ رَحْمَةً اللّٰهُمَّ اهد قومی فانهم لایعلمون» [۱۷] یعنی من به منظور لعن مبعوث نشدم، بلکه برای دعوت به حق و نشر رحمت به بعثت رسیده‌م. سپس در نیایش خود چنین گفت: بار الها! قوم مرا راهنمایی فرما، زیرا آنان نادانند.

این آمیختگی قهر و مهر را هجر جمیل می‌نامند؛ چنان‌که حضرتش بدان مأمور بود: ﴿و اصبر علی ما یقولون و اهرهم هجراً جمیلاً﴾ [۱۸] و بر آنچه می‌گویند شکیبا باش و از آنان با دوری گزیدنی خوش، فاصله بگیر؛ همان‌طور که اصل وظیفه در برابر دستور الهی همانا صبر جمیل است: ﴿فاصبر صبراً جمیلاً﴾ [۱۹] پس صبر کن صبری نیکو.





## آفرینش از نظر قرآن کریم، با جمال و زیبایی آمیخته است؛ هم جمال و زیبایی نفسی، و هم جمال و زیبایی نسبی؛ فواید قلمرو موجودهای مادی و فواید در منطقه موجودهای مجرد و معنوی

در نتیجه، بیماریش افزون می‌گردد، وگرنه اصل بیماری از قرآن نخواهد بود؛ چنان‌که اصل ضلالت و خسارت نیز از اوصاف سلبی قرآن بوده و از ساحت قدس آن دور است، ولی همین اضلال عارضی و خسارت ثانوی که مظهر قهر خداست، با آن هدایت ابتدایی و مستمر ذاتی و اصلی و نیز با آن شفای مستمر هماهنگ خواهد بود.

استنباط جمال و زیبایی نفسی هر موجود در حد ذات خویش، خواه ماده و خواه مجرد، از انضمام دو آیه قرآن حاصل می‌شود. یکم. آیه ﴿اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ...﴾ [۲۶] است که دلالت دارد، هر چیزی غیر خدا، مخلوق ذات اقدس خداوند است، خواه مجرد باشد و خواه مادی، خواه از ذوات باشد خواه از اوصاف.

دوم. آیه ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ...﴾ [۲۷] است که دلالت دارد، هر چیزی را که خداوند آفرید، جمیل و زیبا خلق کرد و هیچ‌گونه نقص و عیب نفسی در متن هستی یافت نمی‌شود؛ چه در نشأه ماده و چه در منطقه مجرد، و نیز هم در قلمرو ذوات اشیا و هم در نشأه اوصاف آنها.

استظهار جمال و زیبایی نسبی برخی از موجودات نسبت به بعضی از موجودات دیگر نیز از بررسی چند مورد به دست می‌آید؛ یکی آیه ﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا...﴾ [۲۸] یعنی ما آنچه در روی زمین قرار دارد، از مناظر طبیعی، به عنوان زینت زمین قرار داده و کره ارض را بدان مزین نمودیم، و دیگری آیه ﴿إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ﴾ [۲۹]؛ یعنی ما فضای بالا را با ستاره‌های روشن زینت دادیم.

از این آیات زینت و جمال نسبی موجودات مادی نسبت به یکدیگر معلوم می‌شود و از آیه ﴿... حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ...﴾ [۳۰] خدا ایمان را برای شما دوست داشتنی گردانید و آن را در دل‌های شما زینت داد، و کفر و فسق و معصیت را در نظرتان ناخوشایند ساخت، چنین برمی‌آید که خداوند ایمان را محبوب دل‌ها قرار داده و آن را زیور جان آدمیان ساخته است، و چون روح انسانی مجرد است نه مادی، و ایمان نیز امری است معنوی نه مادی، این امر معنوی، یعنی ایمان، مایه جمال و زیبایی آن امر مجرد، یعنی جان انسانی شده‌ست؛ البته تمایز زیبایی تکوینی از اعتباری، و امتیاز جمال رحمانی از زینت شیطانی، مبسوطاً در قرآن کریم بیان شده است.

نمودار این امتزاج میمون را می‌توان در قصه یعقوب مبتلا به هجران یوسف (علیه‌السلام) و بی‌مهری فرزندان خویش مشاهده نمود؛ چنان‌که قرآن می‌فرماید: ﴿... بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ...﴾ [۲۰] بلکه نفس شما کاری را برای شما آراسته است، پس صبر نیکو (راه چاره است) و خدا یاری ده است.

ظرفیت انسان کامل توان هماهنگی این دو صفت برجسته را داشته و در مسائل کلی و جزئی، توازن آنها را حفظ می‌نماید؛ لذا به همان نسبت که در مسائل سیاسی و نظامی و مباحث فرهنگی، جلال قهر رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) با جمال مهرش آمیخته بود که ﴿وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ إِنَّ السَّاعَةَ غَتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلِ﴾ [۲۱] و ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است، جز به حق نیافریده‌ایم و یقیناً قیامت فرا می‌رسد؛ پس به خوبی صرف‌نظر کن.

در مسائل جزئی خانوادگی نیز پیوند آنها را حفظ می‌نمود؛ چنان‌که بدان مأموریت یافته بود: ﴿... فَتَعَالَى أَمْتَعْنُ وَ أَسْرَحْنَ سِرَاحاً جَمِيلاً﴾ [۲۲] بیایید تا مهرتان را بدهم و خوش و خرم رهایتان کنم.

### هماهنگی قهر و مهر در قرآن کریم

چون عصاره اخلاق انسان کامل، همانا قرآن کریم است و هر دو از یک جایگاه رفیع تجلی کرده‌اند، با این تفاوت که یکی ارسال شد و دیگری انزال، و یکی در صحابت دیگری فرود آمد؛ یعنی قرآن در معیت انسان کامل نازل شد، نه آنکه انسان کامل در معیت قرآن رسالت یافته باشد؛ ﴿... وَ اتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ...﴾ [۲۳] پیروی کنید نوری را که با او نازل شده است.

لذا قرآن نیز جامع جمال و جلال الهی بوده، قهر و مهر را هماهنگ کرده‌ست؛ چنان‌که خداوند قرآن را هم به عنوان داروی شفابخش و زاینده دردها معرفی کرد، و هم به عنوان زاینده درد و عامل خسارت: ﴿وَ نَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَإِيْزِيدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَاراً﴾ [۲۴] و ما آنچه را برای مومنان شفا و رحمت است، از قرآن نازل می‌کنیم و ستمگران را جز زیان نمی‌افزاید.

البته تبیین جامعیت قرآن نسبت به شفا و رحمت از یک سو، و خسارت و تبار از سوی دیگر، و نیز نسبت به هدایت و راهنمایی از یک سمت و اضلال و گمراه کردن از سمت دیگر که در کریمه ﴿... يُضِلُّ بِهٖ كَثِيْرًا وَ يَهْدِي بِهٖ كَثِيْرًا وَ مَا يُضِلُّ بِهٖ إِلَّا الْفٰسِقِيْنَ﴾ [۲۵] بسیاری را با آن مثل‌های قرآنی گمراه، و بسیاری را با آن راهنمایی می‌کند، و جز فاسقان را با آن گمراه نمی‌کند، آمده‌ست، با تأمل در خود آیات یاد شده، روشن می‌گردد، زیرا در هر دو آیه، تعلیل حکم بر وصف، مشعر به علیت آن وصف است؛ یعنی در آیه اول، وصف ظلم و در آیه دوم صفت فسق، دلیل آن است که ظالم و فاسق، همچون بیماری است که در دستگاه گوارش او آسیبی پدید آید و توان هضم میوه شاداب و شیرین را نداشته باشد و در برابر آن، به جای پذیرش عکس‌العمل نشان می‌دهد.